

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و كذلك لا فرق بين أن يكون الاضطرار كذلك سابقا على حدوث العلم أو لاحقا و ذلك لأن التكليف المعلوم بينها من أول الأمر كان محدودا بعدم عروض الاضطرار إلى متعلقه».

مروری بر جلسه گذشته

در جلسه قبل بیان شد که مرحوم شیخ انصاری بین اضطرار معین و غیر معین تفصیل دادند، فرمودند اگر اضطرار به یک طرف معین باشد، اجتناب از بقية الاطراف واجب نیست؛ اما اگر اضطرار به غیر معین باشد، اجتناب از بقیه اطراف واجب است، مرحوم آخوند این تفصیل را مورد مناقشه قرار دادند و فرمودند که وقتی اضطرار بوجود آمد، این اضطرار مانع از فعلیت تکلیف است و وقتی تکلیف فعلیت نداشت، اجتناب از بقية افراد واجب نیست. اعم از اینکه اضطرار به معین باشد و اضطرار به غیر معین باشد.

تفصیل دیگر مرحوم شیخ

تفصیل دومی را از مرحوم شیخ نقل می کنند، اگر اضطرار سابق بر علم اجمالی باشد، با اضطرار بعد از علم اجمالی در تفاوت است. اگر اضطرار قبل از علم اجمالی باشد، علم اجمالی تنجیز ندارد؛ مثلا اول مضطر به خوردن آب می شود بعد علم اجمالی به نجاست یکی از دو ظرف پیدا می کند؛ اما اگر اضطرار بعد از علم اجمالی باشد، ابتدا علم اجمالی به نجاست یکی از دو ظرف پیدا کرده است بعد به خوردن یکی مضطر می شود. اگر اضطرار به غیر معین باشد، از بقیه اجتناب کند.

نظریه مرحوم آخوند

مرحوم آخوند اشکال می کنند: اگر شرط فعلیت تکلیف، عدم اضطرار به متعلق تکلیف است؛ تفاوتی نمی کند اضطرار قبل علم اجمالی باشد یا بعد آن، به هر حال تکلیف فعلی نیست.

اشکال

اشکالی به مرحوم آخوند وارد شده است که چه تفاوتی بین فقدان و اضطرار است، اگر قبل علم اجمالی برخی از اطراف علم اجمالی از بین برود، همه اصولیین و شما معتقد به عدم تنجیز علم اجمالی هستید. حال که مضطر شده است مثل حالت فقدان

حکمی ندارد و مانع از تنجیز و فعلیت علم اجمالی است و لازم نیست از بقیه افراد اجتناب کند. مثلاً یکی از دو ظرفی که علم اجمالی به نجاست یکی از آن دو داشتیم، بر زمین ریخت یا مفقود شد، همه می گویند شاید نجس در همان ظرف بوده است و ارتکاب آن ظرف باقی مانده مانع ندارد.

جواب

مرحوم آخوند در پاسخ می فرماید: بین اضطرار و بین فقدان فرق وجود دارد. اضطرار یکی از قیود تکلیف است. یعنی اگر یک تکلیفی بخواهد به مرحله فعلیت برسد مشروط است به اینکه کسی نسبت به متعلق آن تکلیف اضطرار نداشته باشد. کسی که اضطرار دارد به اینکه این مایع را شرب بکند، شارع مقدس نمی تواند این مایع را بگوید بالفعل برای تو حرام است. اضطرار یکی از قیود و حدود تکلیف است؛ اما فقدان که از حدود تکلیف نیست از شرائط فعلیت تکلیف نیست. لذا این فرق اساسی بین این دو وجود دارد؛ لذا اگر اضطرار قبل از علم اجمالی یا بعد از علم اجمالی باشد، در هر دو صورت تکلیف از فعلیت ساقط می شود و اگر تکلیف از فعلیت ساقط شد، دیگر علم اجمالی منجزیت ندارد. این تتمه تنبیه اول است.

توضیح عبارت

«و كذلك لا فرق بين أن يكون الاضطرار كذلك»، فرقی نیست بین اینکه اضطرار كذلك، كذلك یعنی چه به معین چه غیر معین، «سابقاً علی حدوث العلم»، این اضطرار سابق بر حدوث علم باشد، «أو لاحقاً» یا لاحق بر حدوث علم اجمالی باشد که عرض کردم این كذلك لا فرق هم این تعریض بر شیخ انصاری است؛ شیخ بین اینکه اضطرار سابق بر علم اجمالی باشد یا اضطرار لاحق بر علم اجمالی، فرق گذاشته است. «و ذلك»، بیان این لا فرق این است: «لأن التكليف المعلوم بينها»، تکلیفی که معلوم بین این اطراف هست، «من أول الأمر كان محدوداً بعدم عروض الاضطرار إلى متعلقه»، از اول مقید است به عدم عروض اضطرار به متعلق این تکلیف بوده از اول مقید بوده است به اینکه اضطرار به متعلق نباشد، «فلو عرض علی بعض أطرافه»، اگر اضطرار به بعضی از اطراف عارض شود، «لما كان التكليف به»، یعنی تکلیف به این متعلق دیگر معلوم نیست. یعنی فعلیت ندارد، «معلوماً لاحتمال أن يكون هو المضطر إليه»، یعنی آن متعلق تکلیف ممکن است، همان مضطر إليه باشد، این در جایی که اضطرار إلى المعین باشد، یعنی آنجائی که انسان اضطرار به یک طرف معین پیدا می کند. مرحوم آخوند می فرماید: احتمال می دهیم که مضطر إليه همان متعلق تکلیف باشد، همین احتمال کافی است بر اینکه بگوییم اجتناب از طرف دیگر واجب نیست. «فیما كان الاضطرار إلى المعین أو يكون هو المختار»، یعنی مضطر الیه و متعلق تکلیف همانی باشد که اختیار می شود، «هو» یعنی آن متعلق. متعلق تکلیف همانی باشد که اختیار می شود البته «فیما كان إلى بعض الأطراف بلا تعین». فیما کان، اسم کان اضطرار است. آنجائی که اضطرار به بعضی از اطراف من دون تعین باشد. در اضطرار غیر معین آخوند می فرماید همان ظرفی که شما اختیار می کنید، شاید متعلق تکلیف همان باشد، اگر احتمال بدهیم متعلق تکلیف همان هست، نتیجه این می شود که اجتناب از طرف دیگر واجب نیست.

«لا يقال الاضطرار إلى بعض الأطراف ليس إلا كفقدها»، مستشکل می گوید: جناب آخوند، اضطرار به بعضی از اطراف مانند فقد بعضی از اطراف است. «فكما لا إشكال في لزوم رعاية الاحتياط في الباقي مع فقدان»، شکی نیست که احتیاط در بقیه اطراف در صورت فقدان بعضی از اطراف واجب است. مستشکل می گوید: در فقدان چطور تفصیل می دهید؟ می گوید اگر بعضی از اطراف اول مفقود بشود، مثلاً دو تا ظرف داریم یک ظرف مفقود بشود بعد علم اجمالی حاصل بشود یا آن ظرف نجس بوده یا این ظرف موجود.

اینجا اصولیین می گویند: این علم اجمالی منجزیت ندارد؛ اما آنجائی که اول علم اجمالی است، علم اجمالی پیدا می کنیم که یکی از این دوتا نجس است، سپس بعضی از اطراف مفقود می شود، این فقدان می گویند ضربه ای به منجزیت علم اجمالی نمی زند.

علم اجمالي باز نسبت به آن طرفي که الان موجود است منجز است. مستشکل مي‌گويد: اين اضطرار لاحق مانند فقدان لاحق باشد. همانطوري که در فقدان لاحق احتياط نسبت به بقيه الطرف نيست، اینجا هم همینطور است. «كذلك لا ينبغي الإشكال في لزوم رعايته»، در لزوم رعايت احتياط «مع الاضطرار»، در صورت اضطرار. «فيجب الاجتناب»، اين فيجب تفريع بر لزوم رعايت احتياط است.

واجب است اجتناب از بقيه اين در شبهه تحريميه است. «فيجب الاجتناب عن الباقي أو ارتكابه»، يا واجب است ارتكاب باقي، اين ارتكابه در شبهه وجوبيه است. «خروجاً عن عهدة ما تنجز عليه قبل عروضه». براي خروج از عهده آنچه که تنجز پيدا کرده بر اين مكلف، قبل از عروض تكليف. اين اشكال، «فإنه يقال»، در مقام جواب ما مي‌گويم، «حيث إن فقد المكلف به»، فقد متعلق تكليف، مكلف به همان متعلق تكليف است. «ليس من حدود التكليف به»، يعني به آن مكلف به «و قيوده» و قيود تكليف، بين فقدان و بين اضطرار اين فرق وجود دارد، «كان التكليف المتعلق به»، تكلفي که متعلق به آن مكلف به است، «مطلقاً»، يعني چه مفقود بشود چه مفقود نشود، «فإذا اشغلت الذمة به»، وقتي ذمه به تكليف مشغول بشود، «كان قضية الاشتغال به»، قضيه به مقتضاي اشتغال به اين تكليف، «يقينا الفراغ عنه كذلك»، فراغ از تكليف هست، كذلك يعني يقيناً.

«و هذا بخلاف الاضطرار إلى تركه»، به خلاف آنجائي که انسان اضطرار به ترك اين تكليف پيدا مي‌کند، «فإنه من حدود التكليف به»، به اين مكلف به «و قيوده و لا يكون الاشتغال به من الأول إلا مقيداً بعدم عروضه»، اشتغال به اين تكليف از اول مقيد بوده به عدم عروض اضطرار. پس مرحوم آخوند مي‌فرمايد: بين اضطرار و بين فقدان همين فرق اساسي وجود دارد، اضطرار از قيود است يعني تكلفي فعلييت دارد که مكلف نسبت به متعلق آن تكليف اضطرار نداشته باشد؛ اما فقدان از قيود نيست. چه متعلق تكليف مفقود بشود چه مفقود نشود تكليف فعلييت دارد. «فلا يقين باشتغال الذمة بالتكليف به»، يقين به اشتغال ذمه به تكليف به آن مكلف به نيست، «إلا إلى هذا الحد»، يعني تا چه حدي؟ تا حد اضطرار. يعني تا قبل از اضطرار اشتغال ذمه بوده است، اما تا اضطرار مي‌آيد ديگر اشتغال ذمه در كار نيست.

«فلا يجب رعايته فيما بعده»، در ما بعد رعايت اين تكليف واجب نيست يعني ما بعد الاضطرار. «و لا يكون»، ما بعد از اضطرار نسبت به بقيه اطراف مسئله ديگر مي‌شود از باب شبهه بدوي و در شبهه بدوي برائت جاري مي‌شود. «ولا يكون إلا من باب الاحتياط في الشبهة البدوية» که احتياط در شبهه بدويه مستحب است و واجب هم نيست. «فافهم و تأمل فإنه دقيق جداً».

تنبیه دوم

تنبیه دومي که در اینجا بيان مي‌کنند، مي‌فرمايند يکي از شرائط فعلييت تکليف اين است که متعلق تکليف مورد ابتلاء مکلف باشد. مراد از ابتلاء يعني عادتاً مکلف او را مرتکب مي‌شود و در حيطه ارتکاب مکلف هست عادتاً. عادتاً گذر مکلف به اين فعل مي‌خورد. در محدوده زندگي او هست و او ممکن است از آن استفاده بکند. اين يکي از شرائط فعلييت تکليف است و نتيجه اين مي‌گيريم که اگر يک فعلي مورد ابتلاء مکلف عادتاً واقع نشود، اینجا تکليف نسبت به آن فعل لغو است.

فرض کنيد حالا يک ظرفي است آن طرف کره زمين شارع بگويد: «لا تشرب من ذاك العناد»، از آن ظرف نخور. اين هيچوقت عادتاً امکان برايش پيش نمي‌آيد که برود آن طرف کره زمين و تازه وقتي که رسيد آن ظرف را بتواند پيدا بکند و از آن ظرف استفاده کند. تا اینجا معنای ابتلاء روشن شد ابتلا يعني عادتاً در محدوده زندگي انسان باشد، بطوري که ممکن است عادتاً انسان نسبت به او ارتکابي داشته باشد و از او استفاده کند و آنچه که عادتاً از محدوده زندگي انسان خارج است، از آن تعبير مي‌کنيم چيزي است که مورد ابتلاء نيست.

حالا چرا مرحوم آخوند مي‌گويد: يکي از شرائط فعلييت تکليف اين است که تکليف مورد ابتلا باشد. تکليف براي ايجاد بعث از

ناحیه مولا در نفس مأمور است. وقتی شارع می‌گوید: اقيموا الصلاة، به چه داعی این تکلیف را شارع بیان می‌کند. به این انگیزه که یک بعثی به یک انبعائی در نفس مأمور بوجود بیاید. به تعبیر دیگر در صورتی شارع و آمر اراده می‌کند یک فعلی را که مأمور هم بتواند آن فعل را اراده کند. لذا این تعبیر تعبیر مشهوری است در کتب اصولی که اراده آمریه تابع اراده مأموریه است.

یعنی شارع و آمر در صورتی یک فعلی را اراده می‌کنند که این احتمال و این امکان باشد که مأمور هم بتواند آن فعل را اراده کند؛ و فعلی که از محل ابتلاء مکلف خارج است، از محل اراده او خارج است. شما ببینید هیچوقت آن ظرفی که در فلان قصر در پیش فلان پادشاه هست، شما هیچوقت اراده نمی‌کنید که او را مورد استفاده قرار بدهید. از محل ابتلائات خارج است. پس آمر اگر چیزی که محل ابتلاء مکلف نیست بیاید امر به او بکند، این لغو می‌شود. یا بیاید نهی از او بکند تحصیل حاصل می‌شود. چیزی را بگوید او را هیچوقت نخور، این خود بخود حاصل است، این هیچ وقت اراده نمی‌کند استفاده کردن از او را و خود بخود مسئله روشن است. این یک مطلب که یکی از شرائط فعلیت تکلیف این است که مکلف به معنی متعلق تکلیف مورد اراده انسان باشد.

مطلب دیگر این است که حالا اینجا مسئله سه صورت دارد:

یک صورت این است که یقین داریم یک فعلی مورد ابتلا است. این بحثی نداریم.

صورت دوم این است که یک فعلی از محل ابتلا خارج است، این هم بحثی ندارد.

صورت سوم، اگر در یک موردی ما شک بکنیم که آیا این فعل داخل در محل ابتلاء هست یا داخل در محل ابتلا نیست؛ و شک ما در این مورد غالباً ناشی می‌شود از شبهه مفهومی. چون مفهوم ابتلا یک مفهومی است که سعة و ضیقاً خیلی روشن نیست. آن روز عرض کردیم ما یک رساله‌ای نوشتیم در بحث همین شرطیت ابتلاء در تکالیف. آنجا برای ابتلاء ما مجموعاً از کلمات فقها و اصولیین 4 معنا را بدست آوردیم.

یک معنا همین معنائی است که مرحوم آخوند در اینجا دارد بیان می‌کند. وقتی که ابتلاء از نظر مفهوم سعة و ضیقاً روشن نباشد، وقتی مفهومش روشن نبود، این باعث می‌شود ما نسبت به یک مواردی شک کنیم که آیا داخل در محل ابتلا هست یا داخل در محل ابتلاء نیست. بین مرحوم شیخ و مرحوم آخوند اعلی الله مقامهما اختلاف است.

نظریه مرحوم شیخ

مرحوم شیخ فرمودند: آنی که اختیار کرده بعد از احتمالاتی که دادند این است که ما به اصل لفظی اصالة الإطلاق تمسک می‌کنیم. یعنی می‌گوییم این تکلیفی که مولا کرد، فرمود لا تشرب الخمر این تکلیف یقیناً یک موردی از آن خارج است. یک مورد را شامل نمی‌شود آنجائی که یک چیزی از محل ابتلاء ما یقیناً خارج باشد؛ اما بقیه اینها داخل در اطلاق این تکلیف است. یعنی لا تشرب الخمر، چه آنجائی که یقین به ابتلا داریم و چه آنجائی که شک در ابتلا داریم. شیخ فرموده است که ما به اصالة الاطلاق تمسک می‌کنیم. اصالة الاطلاق فقط می‌گوید: آنجائی که یقین به خروج از محل ابتلا داری این از تحت این تکلیف خارج است؛ اما آنجائی که یقین به دخول در محل ابتلا داری، یا آنجائی که شک در دخول و خروج از محل ابتلا داری آن داخل در این متعلق تکلیف هست. این نظریه مرحوم شیخ است.

مرحوم آخوند می‌فرماید: به نظر ما باید به اصاله البرائه تمسک کنیم. ما در آنجائی که شک داریم داخل در محل ابتلا هست یا نه شک می‌کنیم ذمه ما به تکلیفی مشغول است یا نیست، اصل برائت از اشتغال ذمه است. بعد مرحوم آخوند نظریه مرحوم شیخ را مورد مناقشه قرار می‌دهند. می‌فرمایند جناب شیخ اینجا جای تمسک به اصاله الاطلاق نیست. ما دو گونه قید داریم. اصاله الاطلاق درست است برای رفع قیود مشکوکه است، اما دو جور قید داریم یک قیودی داریم که مصحح اصل خطاب است؛ اما قیود دوم قیودی هستند که مصحح اصل خطاب نیستند.

توضیحش این است که ما یک سری قیود داریم که اگر آن قیود نباشند اصل خطاب غلط است. مثل خود شرطیت قدرت عقلیه. اگر مکلف و مأمور قدرت عقلی بر انجام یک کاری نداشته باشد، خود خطاب را که شارع بخواهد متوجه بکند این خطاب خودش غلط است؛ اما یک سری قیودی داریم که مصحح خطاب نیستند، مثل قید ایمان مثلاً. «أعتق الرقبه» چه مؤمنه باشد چه مؤمنه نباشد؛ اصل خطاب صحیح است. ایمان در تصحیح خطاب دخالتی ندارد، آنوقت حالائی که این دو جور قید را داریم، مرحوم آخوند می‌فرماید: مسئله شرطیت الابتلاء از قیود نوع اول است.

یعنی آن هم مثل قدرت عقلیه است. اگر مکلف ابتلاء به متعلق نداشته باشد، اصلاً توجه تکلیف اینکه تکلیف متوجه او بشود تکلیف لغو است. لذا می‌فرمایند: در قیود نوع اول دیگر نوبت به اصاله الاطلاق نمی‌رسد. شما نمی‌توانید بگویید شارع فرموده اقیموا الصلاة، نفرموده قدرت عقلی داشته باشید. حالا که قید و قدرت عقلیه را نیاورده ما تمسک کنیم به اصاله الاطلاق. یعنی چه قدرت عقلی داشته باشید، چه نداشته باشید، اقیموا الصلاة؛ خیر اینچنین نیست. لذا این قیود نوع اول را می‌گویند: قیود لبیه. قیودی که همراه خود خطاب خود بخود موجود است، در نتیجه در قیود نوع اول جائی برای تمسک به اصاله الاطلاق ما نداریم. جای تمسک به اصاله الاطلاق در قیود نوع دوم است و مسئله قیدیت ابتلا و شرطیت ابتلا هم از قیود نوع اول است.

توضیح عبارت

«الثاني أنه لما كان النهي عن الشيء إنما هو لأجل أن يصير داعياً للمكلف»، چون که نهی از شیئی برای این است که داعی بشود برای مکلف به سویی ترک آن شیء، «نحو ترکه لو لم یکن له داع آخر»، جائی که برای مکلف دیگر انگیزه دیگر و داعی دیگری وجود نداشته باشد. «و لا یکاد یكون ذلك»، یعنی اینی که مکلف داعی پیدا کند، «إلا فیما یمکن عادة ابتلاؤه به»، مگر در موردی که عادتاً امکان باشد ابتلاء مکلف به آن متعلق تکلیف یا به آن شیء.

«و أما ما لا ابتلاء به بحسبها»، آنی که مکلف ابتلاء به او ندارد به حسب عادت، «فلیس للنهی عنه موقع أصلاً»، نهی از آن شیء محلی اصلاً برایش نیست، «ضرورة أنه بلا فائدة و لا طائل بل یكون من قبیل طلب الحاصل»، این از باب طلب الحاصل است. این کان الابتلاء جواب از آن لما است. «لماکان الابتلاء بجميع الأطراف مما لا بد منه فی تأثیر العلم»، ابتلا به همه اطراف در تأثیر و منجزیت علم اجمالی مؤثر است، «فإنه بدون لا علم بتکلیف فعلی»، شأن چنین است که بدون ابتلا علم به تکلیف علمی نداریم، «لاحتمال تعلق الخطاب بما لا ابتلاء به» چون احتمال می‌دهیم خطاب تعلق پیدا کرده باشد به آن چیزی که ابتلاء به او نداریم.

«و منه»، از این بیان عرض کردیم در این تنبیه مرحوم آخوند در دو جهت بحث می‌کند یک جهت اصل شرطیت ابتلا در فعلیت تکلیف است و جهت دوم اینکه اگر ما شک کردیم در ابتلا، اینجا قاعده چه اقتضائی را دارد؟ این «و منه قد انقذ» صورت شک را می‌خواهند بیان کنند. «قد انقذ أن الملاك في الابتلاء المصحح لفعلية الزجر»، ملاک در ابتلائی که مصحح فعلیت زجر است «و انقذاح طلب ترکه فی نفس المولی فعلاً» و انقذاح طلب ترک آن شیئی در نفس مولا فعلاً هست، «هو ما إذا صح انقذاح الداعي إلى فعله فی نفس العبد»، بلکه این هنوز به صورت شک نرسیدیم. صورت شک را بعداً با لو شک بیان می‌کند. این همانی

است که از آن تعبیر کردیم به اراده آمریه تابع اراده مأموریه است. آنجائی مولا می‌تواند اراده کند که انقذاح داعی به فعل آن شیء در نفس عبد ممکن باشد. یعنی در نفس عبد این امکان باشد که عبد هم تمایل پیدا بکند، انگیزه پیدا کند که آن کار را انجام بدهد، البته در صورتی که علم به آن فعل پیدا بکند.

«مع اطلاعه علی ما هو علیه من الحال»، در صورتی که عبد اطلاع بر حال پیدا کند. یعنی اطلاع پیدا کند که یک چنین فعلی هست. این فعل متعلق برای تکلیف مولا واقع شده است. «و لو شك في ذلك»، حالا اگر شک در ابتلا بشود چه بکنیم؟ «كان المرجع هو البراءة»، مرجع اصله البراءه است، چون در قید تکلیف شک داریم و با وجود شک در غیب شک در اصل فعلیت داریم، وقتی اصل فعلیت برای ما مشکوک شد، اشتغال ذمه برای ما مشکوک است. «لعدم القطع بالاشتغال»، یعنی «لا لیس المرجع إطلاق الخطاب»، مرجع اصله الاطلاق نیست که مرحوم شیخ انصاری فرموده است.

«ضرورة أنه لا مجال للتشبه به إلا فيما إذا شك في التقييد بشيء»، مجالی نیست برای تشبث به اطلاق مگر در آنجائی که ما شک کنیم در تقييد به یک شیئی «بعد الفراغ عن صحة الإطلاق بدونه»، یعنی در قیود نوع دوم. ما اگر شک کردیم در قید ایمان، بعد از اینکه اطلاق اعتق رقبه بدون قید ایمان هم صحیح است. اینجا می‌توانیم به اصله الإطلاق تمسک بکنیم. «لا فيما شك في اعتباره»، در اعتبار آن قید، «في صحته»، در اصلاح اطلاق، یعنی اینجا اگر آن قید نباشد اصلاً اطلاقش برای ما صحیح نیست مثل قدرت عقلیه. قدرت عقلیه یک قیدی است که بدون این قید اصلاً خطاب صحیح نیست. ما نمی‌توانیم بگوئیم که شارع فرموده اقيم الصلاة قید قدرت عقلیه را که نیاورده، پس اصله الاطلاق را جاری می‌کنیم. چه قدرت باشد چه قدرت نباشد اقيم الصلاة و نماز واجب است. خیر. بدون این قید اصلاً اطلاق صحیح نیست اصلاً خطاب صحیح نیست. شرطیت ابتلا هم مثل قدرت عقلیه می‌ماند از این نوع قیود است آنجائی هم که ما شک داریم شک در تحقق قید داریم، تحقق قید یا مفهوماً یا مصداقاً. همین شک سبب می‌شود ما شک کنیم در استقرار و اشتغال ذمه به تکلیف، اصل برائت است. «تأمل لعلك تعرف إن شاء الله تعالى».

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين